

ساختار قدرت در پاکستان و علل ناپایداری سیاسی آن

دکتر غلامرضا صراف یزدی* - جواد نجابی** - محسن صبری***

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۲/۱۴ و تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۶/۱۲)

چکیده

پس از استقلال پاکستان از هند و شکل‌گیری نظام جمهوری مبتنی بر شریعت اسلام در این کشور، پاکستان همواره با اوضاع داخلی ناآرام و با نظام سیاسی متزلزل روبرو بوده است. معضل قابل تأملی که پاکستان با آن مواجه می‌باشد، مربوط به ساختار سیاسی این کشور است. در پاکستان علاوه بر نهادهای اصلی قدرت، گروه‌های فشار و ذی‌نفوذ هر کدام فضای سیاسی حاکم بر جامعه را به سمتی سوق می‌دهند که با منافع آنها همخوانی داشته باشد. ارتش نیز همچنین به عنوان نهادی امنیتی، نقش تعیین‌کننده در عرصه سیاسی دارد. ارتش با قدرتی فراتر از قانون اساسی پاکستان که برای آن وضع نموده، توانسته است حکومت‌های انتخابی را در دوره‌های مختلف برکنار کند. از سوی دیگر گروه‌ها و احزاب اسلامی همواره بر مقامات سیاسی اعمال نفوذ کرده‌اند و در شرایط کنونی پاکستان، قصد چالش با دولت مرکزی را دارند. با توجه به این مقدمات ذکر شده، مقاله حاضر در صدد پاسخگویی به این سؤال

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، گروه روابط بین الملل، کرج، ایران.

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، گروه روابط بین الملل، کرج، ایران.

*** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی.

اصلی می‌باشد که؛ ساختار قدرت در پاکستان به چه ترتیب است و عوامل مؤثر در ناپایداری سیاسی مستمر در پاکستان در دو دهه اخیر چه می‌باشد؟ فرضیه اصلی این سؤال چنین خواهد بود؛ علاوه بر سه قوه اصلی به عنوان هرم قدرت در پاکستان، ارتش، احزاب سیاسی و گروه‌ها و تشکل‌های مذهبی از کانون‌های مهم قدرت در پاکستان هستند. این ترکیب نامتجانس در کنار بنیادگرایی و فرقه‌گرایی مذهبی از مهمترین عوامل ناپایداری سیاسی پاکستان محسوب می‌شوند.

کلید واژگان

ساختار سیاسی پاکستان، ناپایداری سیاسی، ارتش، بنیادگرایی، رادیکالیسم و فرقه‌گرایی.

مقدمه

بررسی علل ناپایداری سیاسی کشورهای با توسعه سیاسی پایین بسیار حائز اهمیت است. در این میان بررسی علل ناپایداری سیاسی پاکستان به دلیل ویژگی‌های خاص قومیت و فرقه‌گرایی مذهبی، همسایگی با ایران، وجود کلاهی‌های هسته‌ای در این کشور و بالا گرفتن مباحث مبارزه با تروریسم و حمایت دولت پاکستان از آن، دارای اهمیتی دوچندان است. تأثیرگذاری این کشور بر بنیادگرایی اسلامی و رادیکالیسم در منطقه لازم می‌نماید تا پژوهش‌هایی جدی در خصوص مسائل پاکستان صورت پذیرد. بنابراین ارتباط میان ناپایداری‌های سیاسی و رشد رادیکالیسم و بنیادگرایی به حدی جدی است که بسیاری از نظریه‌پردازان و سیاست‌مداران را بر آن داشته تا برای حفظ امنیت بین‌المللی این موارد را مورد بررسی قرار دهند. یکی از مهمترین کشورهایی که در این دسته قرار می‌گیرد، پاکستان است و به دلایلی که ذکر شد بررسی در خصوص ناپایداری‌های سیاسی این کشور و تأثیر آن بر برخی حرکت‌های تندروانه دارای اهمیت بالایی می‌باشد. مقاله حاضر در صدد پاسخگویی به برخی از خلأهای پژوهشی در این زمینه است. در این راستا مقاله حاضر با این هدف که کانون‌های مهم قدرت در پاکستان را شناسایی کند و علل ناپایداری سیاسی را در این کشور واکاوی نماید نگاشته شده است. بنابراین سؤال اصلی مقاله حاضر این است که؛ ساختار قدرت در پاکستان به چه ترتیب است و عوامل مؤثر در ناپایداری سیاسی مستمر در پاکستان در دو دهه اخیر چه می‌باشد؟

فرضیه اصلی این سؤال چنین خواهد بود؛ علاوه بر سه قوه اصلی به عنوان هرم قدرت در پاکستان، ارتش، احزاب سیاسی و گروه‌ها و تشکل‌های مذهبی از کانون‌های مهم قدرت در پاکستان هستند. این ترکیب نامتجانس در کنار بنیادگرایی و فرقه‌گرایی مذهبی از مهمترین عوامل ناپایداری سیاسی پاکستان محسوب می‌شوند.

بر این اساس باید اذعان داشت که میان ناپایداری سیاسی در پاکستان و رشد بنیادگرایی در این کشور رابطه‌ای متقابل وجود دارد بدین معنا که از یکسو، رشد بنیادگرایی و رادیکالیسم عاملی بر ناپایداری سیاسی در پاکستان است و از سوی دیگر بی‌ثباتی‌ها و ناپایداری‌های سیاسی عاملی بر ظهور بنیادگرایی‌های جدید و قوت یافتن گروه‌های بنیادگرای پیشین می‌گردد. این دور باطل کلید حل معمای رشد همزمان بنیادگرایی و ناپایداری سیاسی در پاکستان است. بنابراین در بررسی مسائل مربوط به پاکستان توجه همزمان به این دو مورد در کنار هم ضروری است و به نگارنده و خواننده در جهت درک عمیق بحث یاری می‌کند. در مقاله حاضر با در نظر گرفتن این مسائل، این اهداف دنبال می‌شود: بررسی مفهوم ناپایداری و بی‌ثباتی سیاسی، معرفی هرم سیاسی قدرت در پاکستان، معرفی کانون‌های مهم قدرت در پاکستان، تجزیه و تحلیل عوامل بی‌ثباتی و ناپایداری سیاسی در پاکستان و بررسی وضعیت فعلی ناپایداری سیاسی در پاکستان.

۱. مبانی نظری

هر عنوان تحقیقی در حوزه علوم انسانی برای درک بیشتر نیازمند قالب‌بندی در نظریه‌هایی است. در حوزه روابط بین‌الملل نیز ما باید به رعایت این اصل مهم پردازیم؛ این در حالی است که امروزه روابط بین‌الملل آن قدر پیچیده شده است که نمی‌توان با اکتفاء به یک نظریه آن را فهمید و برای حل مسائل و چاره‌اندیشی‌ها به آن بسنده نمود. بنابراین توجه به نظریه‌ها در علم روابط بین‌الملل برای فهم و درک بیشتر مطلب مهمتر می‌نماید. گرچه قرار نیست در این پژوهش تمامی مکتب‌های فکری معرفی شوند بلکه به دنبال آنیم تا نظریهٔ نئورئالیسم را با اصلی‌ترین مفروضات آن بیان داریم. از نظر بسیاری از صاحب‌نظران رهیافت نئورئالیسم نظریه‌ای در حوزه سیاست بین‌الملل است و سخن‌چندانی در خصوص مسائل سیاست داخلی نمی‌زند. در حالی که نگارندگان معتقدند نئورئالیسم الگویی است که به خوبی می

تواند مسائل مربوط به خاورمیانه و جنوب آسیا را پوشش دهد و در مسائل امنیتی این موضوع پررنگ‌تر است. بنابراین از این نظریه‌ها، اولاً در رابطه با تبیین علل و عوامل ناپایداری سیاسی پاکستان، ثانیاً در مباحث قدرت، امنیت و منافع ملی و ثالثاً در جهت طبقه‌بندی درست و صحیح یافته‌های پژوهش حاضر و همچنین جهت‌دهی نظام‌مند و منطقی به پژوهش بهره ببریم و تمام سعی‌مان بر این است تا از تلاش‌های نظریه پردازان این نظریات که به دنبال الگوی رفتاری تکرار شونده‌ای برای حفظ نظم از طریق دقت علمی، پیش‌بینی و کنترل دیگر امور بین الملل عرضه می‌نمایند، استفاده نماییم.

الف. نئورئالیسم

نئورئالیسم در واقع تلاشی برای علمی کردن رئالیسم است و نئورئالیست‌ها ضمن اینکه بسیاری از مفروضه‌های رئالیست‌ها را قبول دارند، استدلال می‌نمایند که ریشه جنگ و صلح در ساختار نظام بین‌الملل نهفته است به همین علت اندیشه‌هایشان به رئالیسم ساختاری نیز معروف است. زمانی که در اواخر دهه ۱۹۷۰ رئالیسم مورد اتهامات تند و عریان نئولیبرال‌ها از یک سو و تهاجم گسترده نظریات مارکسیستی از سوی دیگر قرار گرفت، نظریاتی شکل یافت که کنث والتز^۱، رابرت کوهین^۲، استیون کراسنر^۳، رابرت گیلپین^۴، رابرت تاکر^۵، جورج مدلسکی^۶، جان میرشایمر^۷ و چارلز کیندل برگر^۸ از مهمترین نظریه پردازانش می‌باشند.^(۱)

بدون شک کنث والتز تأثیرگذارترین نظریه‌پرداز رئالیسم ساختاری است. به نظر وی بهترین نظریات در سطح تحلیل سوم (سیستم بین الملل) مطرح می‌شود. او نظریات سطح اول (سطح فردی) و دوم

^۱ - Kenneth Waltz

^۲ - Robert O. Keohane

^۳ - Steven Krasner

^۴ - Robert Gilpin

^۵ - Robert Tucker

^۶ - George Modlleski

^۷ - John Mearsheimer

^۸ - Charles P. Kindleberger

(سطح ملی) را تقلیل گرا می داند. در واقع تلاش والتز این بود که نظریاتی در قالب رئالیسم ولی در سطح سوم ارائه دهد که این امر باعث ایجاد نئورئالیسم گردید. والتز در کتاب معروف خود دو مفروضه اساسی دارد؛ یکی این است که دولت ها خود محور یا خویشتن بین^۱ هستند. (۲) فرض بعدی والتز این است که دغدغه اصلی دولت ها امنیت است، زیرا تعقیب سایر اهداف تنها وقتی معنا دارد که اطمینان از بقاء وجود داشته باشد. (۳)

نظریه والتز حداقل چهار فرضیه ارائه می کند که آثار بعدی نواقع گرایان حول آن محور شکل می گیرد؛ شاید مهمترین آن ها این باشد که دولت ها تمایل به ایجاد موازنه در برابر قدرت یکدیگر دارند. پیش بینی دیگر این است که دولت ها بیشتر به دنبال دستاوردهای نسبی هستند تا دستاوردهای مطلق و بنابراین همکاری را دشوار می بینند. فرضیه سوم این است که دولت ها به «واحدیهایی مشابه» تبدیل می شوند و سرانجام استدلال والتز این است که نظام های دوقطبی از امتیازاتی ذاتی به نسبت نظام های چندقطبی برخوردارند. (۴)

رابرت گیلپین دیگر نظریه پرداز نئورئالیسم بر این اعتقاد است که نظام متشکل از کنشگران است، به عبارت دیگر عناصر تشکیل دهنده نظام کنشگران آن هستند اما با دیدی ساختاری معتقد است که این نظام تأثیر تحدیدکننده بر بازیگران یا کنشگران نظام دارد. وی زمانی نظام را دارای ثبات و تعادل فرض می کند که بازیگران (دولت ها) آن نظام تغییر زیادی در منافع و قدرت نسبی خود پدید نیاورند و یا تغییر در روابط قدرت به گونه ای باشد که توزیع قدرت نسبی دگرگون نشود. (۵) استیون کراسنر نیز مانند والتز بر تصویر سوم یا سطح تحلیل کلان تأکید دارد. بر اساس این دیدگاه این توانمندی های نسبی قدرت دولتهاست که رفتار آنها را تعیین می کند. اما توجه کراسنر تنها به قدرت نیست، بلکه به رژیم های بین المللی نیز توجه دارد. همه دولت ها در پی به حداکثر رساندن قدرت خود هستند و از نهادها و رژیم های بین المللی نیز در این جهت استفاده می کنند. (۶)

به طور خلاصه می توان نظریه رئالیسم ساختاری را در گزاره های ذیل تبیین نمود:

(۱) نظام فعلی بین المللی مبتنی بر آنارشی و غیرمتمرکز می باشد و نه سلسله مراتبی. به عبارت بهتر اگرچه نئورئالیست ها بر این اعتقادند که نظام بین الملل آنارشیک است ولی این آنارشیک بودن به معنای

^۱ - Self Regardin

نبود نظم و رفتار الگومند نیست، بلکه منظور نبود اقتدار مرکزی در نظام بین‌الملل است.

۲) یک نظام آنارشیک از واحدهای شبیه به هم و دارای حاکمیت مستقل تشکیل شده که از کارویژه‌های مشابهی برخوردارند و به همین خاطر بسیاری از این واحدها در این نظام به دنبال کسب امنیت برای خود می‌باشند. در این راستا دولت‌ها به مسئله «سود مطلق» توجه ویژه می‌نمایند. به عبارتی دولت‌ها همواره از چگونگی توزیع عواید ناشی از همکاری نگرانند و از آن می‌ترسند که دیگران بیشتر از آنها از همکاری سود ببرند.

۳) توزیع قدرت میان واحدهای یک نظام نابرابر است و تحت تأثیر فشارهای سیستم و ساختار قرار دارد. در این خصوص والتز معتقد است که قدرت برای آنکه موضوعیت سیاسی داشته باشد باید بر حسب توزیع توانایی‌ها (میان بازیگران) تعریف شود؛ نمی‌توان میزان قدرت کسی را از نتایجی که ممکن است به دست آورد یا نیلورد استنباط کرد... یک کنشگر تا جایی قدرتمند است که بیش از آنکه دیگران بر او تأثیر بگذارند، او دیگران را تحت تأثیر قرار دهد. (۷)

ب. مفهوم ساختار نظام بین‌الملل

یک نظریه ساختاری برای آنکه بتواند پیش‌بینی کند، باید مفروضه‌هایی درباره سرشت ساختار، انگیزه‌های کنش‌گران و سرشت فرایندی که آنها را به هم می‌پیوندد، داشته باشد. کنت والتز در کتاب نظریه سیاست بین‌الملل، سرشت ساختار را در طول سه طیف مفهوم‌بندی می‌کند:

- اصول سامان بخش؛ عبارتند از اصولی که عناصر ساختار بر اساس آنها سازمان می‌یابند و به طور خاص مشخص می‌سازند که آیا عناصر رابطه‌ای برابر با یکدیگر دارند یا در رابطه فرادستی - فرودستی به سر می‌برند.

- سرشت واحدها؛ کارکردهایی است که عناصر نظام انجام می‌دهند. واحدها در نظام‌های سیاسی داخلی کارکردهای متفاوتی دارند؛ برخی به امر دفاع می‌پردازند، برخی با امور رفاهی سر و کار دارند و برخی دیگر رشد اقتصادی را بر عهده دارند.

- توزیع توانمندی‌ها؛ عبارت است از این که منابع قدرت مادی (خصوصاً اقتصادی و نظامی) تا چه حد در نظام تمرکز یافته‌اند. دولت‌هایی که سهم بسیار چشمگیری از منابع قدرت را در اختیار دارند، قطب‌های

نظام خوانده می‌شوند. (۸)

وی در خصوص مفهوم سوم معتقد است که توزیع توانمندی‌ها عبارت است از اینکه منابع قدرت مادی (خصوصاً) اقتصادی و نظامی تا چه حد در نظام تمرکز یافته‌اند. دولت‌هایی که سهم بسیار چشمگیری از منابع قدرت را در اختیار دارند، قطب‌های نظام خوانده می‌شوند.

۲. مفهوم بی‌ثباتی و ناپایداری سیاسی

بی‌ثباتی سیاسی در یک کشور که عوامل مختلفی چون هرج و مرج، اعتصاب، شورش‌های نظامی، کودتاها، جنایات خشونت‌آمیز، قومیت‌گرایی در ایجاد آن نقش اصلی را ایفا می‌کنند و می‌تواند ضمن ممانعت از رشد و توسعه فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی یک کشور موجبات تأثیرگذاری آن بر کشورهای منطقه از طریق مهاجرت، ناامنی مرزها، قاچاق، تشدید اختلافات مرزی فراهم آورده و به نوعی ثبات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و در مجموع امنیت ملی کشورها را به مخاطره اندازد و بنابراین می‌توان گفت که ثبات سیاسی یعنی توانایی یک پدیده سیاسی برای پشت سر گذاردن حوادث احتمالی و ممانعت از تحولاتی که هویت آن را تغییر می‌دهند. پس آن دسته از پیشامدهایی که ویژگی‌های یک نظام سیاسی را تهدید می‌کنند و نظام مزبور توانایی مقابله با آن‌ها را ندارد موجبات بی‌ثباتی آن را فراهم می‌کنند. (۹)

ثبات سیاسی از راه‌های مختلفی می‌تواند به چالش کشیده شود. عوامل چالش آفرین می‌تواند داخلی (قومی، مذهبی، هویتی، اقتصادی) یا خارجی باشد. (۱۰) ثبات و بی‌ثباتی در هر کشوری رابطه‌ای مستقیم با مفهوم امنیت دارد. عده‌ای حتی در تعاریف خود امنیت و ثبات را یکسان تعریف نموده به گونه‌ای که امنیت را به معنی رهایی از تهدیدات در قبال ارزش‌های بنیادین (هم برای افراد و هم برای گروه‌ها) می‌دانند. (۱۱) کشورها همواره باید برای حفظ بقای و ثبات خود در نظام آنارشیک بین‌المللی باید حتی نگاهی فراتر از مرزهای خود داشته باشند. برخی نویسندگان معاصر معتقد به نوعی مفهوم گسترش یافته امنیت هستند که خارج از محدوده بسته امنیت ملی بتواند ملاحظات دیگری را نیز مورد توجه قرار دهد. در این میان، نقش مؤلفه‌های خارجی را به عنوان عامل تسریع بخش و حمایت‌گر در بی‌ثباتی بسیاری از کشورها را نیز نباید فراموش نمود. عامل خارجی به ویژه در دنیای توسعه نیافته به عنوان متغیری مهم

در ثبات و بی‌ثباتی کشورها مطرح بوده است.

بنابراین با توجه به مفاهیم ارائه شده سؤال این است که چرا بی‌ثباتی سیاسی رخ می‌دهد؟ بسیاری از نظریه‌پردازان از جمله ساندرز در پاسخ بدین پرسش معتقدند، عدم امکان توجیه قطعی و صحیحی درباره وقوع بی‌ثباتی سیاسی وجود ندارد. (۱۲) علل وقوع بی‌ثباتی سیاسی مشخص و قابل عینیت است که می‌تواند باعث پیشگیری از بی‌ثباتی‌ها و ناپایداری‌ها شود.

۳. هرم سیاسی پاکستان

الف. قوه مجریه

قوه مجریه کشور پاکستان متشکل از رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، کابینه و شورای امنیت ملی است. هیأتی متشکل از اعضای سنا، مجلس ملی و اعضای مجالس ایالتی، رئیس‌جمهور پاکستان را برای یک دوره پنج ساله انتخاب می‌کند. رئیس‌جمهور تنها می‌تواند برای دو دوره متوالی انتخاب شود. رئیس‌جمهور معمولاً در مقام مشاور نخست‌وزیر عمل می‌کند. (۱۳)

رئیس‌جمهور از میان اعضای مجلس ملی، نخست‌وزیر پاکستان را انتخاب می‌کند و با کابینه فدرال همکاری می‌نماید کابینه فدرال، شورایی است متشکل از وزرایی که رئیس‌جمهور با مشورت نخست‌وزیر انتخاب می‌کند.

نخست‌وزیر (دومین مقام قوه مجریه پس از رئیس‌جمهور) از اختیارات تشکیل دولت (کابینه) برخوردار است. در حقیقت، نخست‌وزیر در پاکستان شخصیت اجرایی است و رئیس‌جمهور بیشتر نقش تشریفاتی را ایفا می‌نماید. ولی باید توجه داشت که قوانین نانوشته سیاست خود بارها سبب شده تا حضور یک شخصیت سیاسی قدرتمند در پست ریاست جمهوری مانع اساسی را برای فعالیت نخست‌وزیر ایجاد نماید.

ب. قوه مقننه

قوه مقننه پاکستان یا مجلس شورا، متشکل از دو مجلس سنا و ملی است. اعضای مجلس ملی را افراد بالای بیست و یک سال، به مدت پنج سال انتخاب می‌کنند. کرسی‌های مجلس، بین چهار ایالت

پاکستان و مناطق قبیله‌ای تحت حکومت فدرال و پایتخت تقسیم می‌شود و حدود پنج درصد از کرسی‌ها به اقلیت‌های مذهبی این کشور اختصاص دارد. نمایندگان مجلس سنا را اعضای مجالس ایالتی مربوط به هر ایالت را انتخاب می‌کنند.

پ. قوه قضائیه

قوه قضایه پاکستان شامل دیوان عالی، دیوان‌های عالی ایالتی و دیگر دادگاه‌هایی است که صلاحیت رسیدگی قضایی به امور جنایی و مدنی را دارند. رئیس جمهور علاوه بر انتخاب رئیس دیوان عالی پاکستان، رئیس قضاوت را نیز تعیین می‌کند. دادگاه ویژه دیگری به نام «دادگاه فدرال شریعت» متشکل از هشت قاضی مسلمان وجود دارد این دادگاه درباره مطابقت یا عدم انطباق قوانین با اسلام تصمیم‌گیری می‌نماید.

۴. کانون‌های مهم قدرت در پاکستان

الف. ارتش

بزرگترین، قوی‌ترین و تأثیرگذارترین نهاد قدرت در پاکستان، ارتش این کشور است. ظاهراً نیروهای مسلح و از جمله ارتش طبق قانون اساسی پاکستان حق دخالت در امور سیاسی را ندارند؛ اما نظام سیاسی - اجتماعی پاکستان به گونه‌ای است که به اعتقاد کارشناسان و تحلیل‌گران سیاسی، ارتش کلیدی‌ترین نهاد سیاسی آن کشور به شمار می‌رود. (۱۴)

از همان آغاز تأسیس پاکستان ارتش با ۲ مأموریت مهم رو به رو شد:

۱- بازگرداندن کشمیر به قلمرو ملی پاکستان؛

۲- اسلامی کردن ساختار قدرت و ارائه آن به عنوان یک الگو در جهان اسلام.

دو مأموریت مذکور، باعث شدند که ارتش پاکستان صرفاً به عنوان یک ارتش حرفه‌ای، حافظ تمامیت ارضی کشور باقی نماند و به صورت یک ارتش قدرتمند که توان بهره‌گیری از تمامی امکانات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور را داشته باشد، در بیاید. اکنون ارتش پاکستان قدرتمندترین نهاد اقتصادی پاکستان نیز محسوب می‌شود. ارتش عظیم‌ترین کارخانجات و صنایع نظامی و غیر نظامی را

در اختیار دارد؛ مهم‌ترین بخش تجارت پاکستان را به طور مستقیم یا غیرمستقیم هدایت می‌کند. در این راستا طارق علی تحلیل‌گر پاکستانی در کتاب خود با عنوان پاکستان ارتش محور، که در سال ۲۰۰۳ منتشر شد اسامی تعداد زیادی از مؤسسات و بنگاه‌های اقتصادی که عملاً توسط ارتش و نظامیان بازنشسته اداره می‌شوند، را معرفی می‌کند که امروزه در سراسر ساختار اقتصادی پاکستان ریشه دوانده‌اند و سلطه ارتش را بیش از پیش افزایش داده‌اند. (۱۵)

عایشه صدیق از نمایندگان مجلس ملی پاکستان در کتابی تحت عنوان پاکستان اقتصاد ارتشی که در سال ۲۰۰۷ منتشر شد، می‌نویسد: «نظامیان پاکستان در اکثر صنایع این کشور دارای سهام و سرمایه هستند به گونه‌ای که امروزه در صنایعی مانند نفت و گاز، صنعت شکر و برنج از نقش تعیین‌کننده‌ای برخوردارند.» او همچنین به بنیاد بحریه اشاره می‌کند که ریاست آن را فرمانده نیروی دریایی پاکستان بر عهده دارد. این بنیاد با چند میلیارد روپیه سرمایه، یکی از مهمترین بنگاه‌های اقتصادی وابسته به ارتش محسوب می‌شود که در نواحی جنوبی پاکستان فعالیت می‌کند. به طور کلی قانون اساسی پاکستان، برای ارتش مزایای فوق‌العاده‌ای را در نظر گرفته است که به بسیاری از اقدامات غیر قانونی ارتش وجهه قانونی می‌بخشد. بسیاری از رؤسای جمهور پاکستان طی ۶۰ سال استقلال این کشور، نظامی بوده و ژنرال‌های ارتش بارها دست به کودتا زده و دولت‌های حاکم را ساقط کرده‌اند. ارتش طی چند دهه گذشته همواره در سیاست پاکستان دخالت و از روش‌های مختلفی برای تحت کنترل داشتن دولت‌هایی که روی کار آمده‌اند، استفاده کرده است. از جمله این اقدامات می‌توان به اختلاف اندازی و تشدید رقابت بین احزاب مدعی کسب قدرت؛ مذاکره و نزدیکی با احزاب اسلامی تندرو و بنیادگرا برای تحت فشار قرار دادن دولت و در اختیار داشتن اداره اطلاعات جهت در تنگنا قرار دادن دولت اشاره نمود. (۱۶)

ب. احزاب سیاسی

احزاب سیاسی از کانون‌های مهم قدرت در پاکستان به شمار می‌روند. اگر چه پاکستان دارای احزاب متعددی است (حدوداً ۲۰ حزب) اما نظام حزبی این کشور را در طبقه‌بندی‌های بین‌المللی باید نوعی نظام دو حزبی به شمار آورد. در واقع محور اصلی احزاب حول دو حزب قدرتمند مسلم لیگ و مردم

متمرکز شده است و بقیه احزاب با پایگاه اجتماعی ضعیف و قدرت تأثیرگذاری اندک در حاشیه این دو حزب اصلی مطرح می‌شوند.

(۱) حزب مسلم لیگ: این حزب در سال ۱۹۰۶ با عنوان لیگ مسلمان هندی، به منظور محافظت از منافع مسلمانان در سرزمین پاکستان امروزی (۱۷) تأسیس گردید. مؤسس این حزب محمد علی جناح (پایه گذار استقلال پاکستان) می‌باشد که در آغاز استقلال پاکستان تنها حزب اکثریت محسوب می‌گردید.

(۲) حزب مردم پاکستان: حزب مردم در سال ۱۹۶۷ توسط ذوالفقار علی بوتو تأسیس شده است. این حزب شعار «اسلام دین ما، دموکراسی سیاست ما و سوسیالیسم اقتصاد ما» را سرلوحه کار خود قرار داد. این حزب رهبری مبارزات پاکستانی‌ها را برای اعاده دموکراسی به این کشور در زمان دولت ژنرال ضیاء الحق بر عهده داشت. حزب مردم که زمانی نماینده طبقه متوسط این کشور در مقابل زمینداران بزرگ و نظامیان به شمار می‌رفت در رساندن ذوالفقار بوتو به قدرت در دهه ۱۹۷۰ نقش بسیار مهمی داشت. (۱۸)

(۳) گروه‌ها و تشکلهای مذهبی: در بین نهادهای مؤثر در تعیین سیاست‌های داخلی و خارجی پاکستان احزاب و گروه‌های مذهبی و علماء از نقشی تعیین‌کننده برخوردارند. این نفوذ و قدرت سیاسی اجتماعی که پیشینه آن به تأسیس پاکستان و حتی پیش از آن باز می‌گردد، دلایل متنوع و مختلفی دارد. در حال حاضر تجزیه و تحلیل روند تصمیم‌گیری در سیاست‌های داخلی و خارجی پاکستان بدون توجه به این عامل و متغیر مهم و تعیین‌کننده ناقص به نظر می‌رسد. اصولاً در کشور پاکستان هیچ یک از نخبگان سیاسی، نظامی و اقتصادی قادر به نادیده گرفتن نقش اسلام و علماء در تحولات و تصمیم‌گیری‌های کشور نیستند و اکثر نخبگان این کشور ترجیح می‌دهند تا نظر علمای مذهبی را به عنوان یک اهرم حمایتی به سوی خود جلب کنند. (۱۹) جماعت اسلامی (۲۰)، جمعیت العلمای اسلام (۲۱)، جمعیت علمای پاکستان (۲۲)، سپاه صحابه (۲۳)، نهضت فقه جعفری (۲۴) از جمله مهمترین گروه‌ها و تشکلهای مذهبی در پاکستان می‌باشند.

۵. عوامل بی‌ثباتی و ناپایداری سیاسی پاکستان

«ما تشکیل پاکستان را برای به وجود آوردن یک حکومت قرآنی می‌خواهیم. این سبک حکومتی،

انقلابی در زندگی ما به وجود خواهد آورد و به منزله یک رنسانس برای ماست که هم به ما توان حرکت و جنبش می‌دهد و هم پاکی و شکوه اسلام را احیاء خواهد کرد.» (۲۵)

استقلال پاکستان در ۱۹۴۷ در چارچوب منطق محمدعلی جناح که منادی استقلال ملی استوار بر سرزمین یکپارچه بود، به دست آمد. ایدئولوژی بسیج کننده‌ای که رهبران سیاسی آن را شالوده پیوند دادن توده‌ها به یکدیگر و همسو کردن نخبگان قرار دادند، ناسیونالیسم بود. با توجه به الزامات سیاسی و واقعیات قدرت، مذهب و قومیت، به عنوان دو ستون ناسیونالیسم پاکستانی شکل گرفت. این به معنای پیروزی نخبگان خواهان امت و خواهان جامعه‌ای یکسره مذهبی در چارچوب قوانین و ارزش‌های دینی بود. بدین سان جامعه‌ای پا گرفت که نه سکولار بود، نه قوانین شریعت در آن اجرا می‌شد.

چگونگی حیات یافتن پاکستان، معادلات سیاسی منتهی به استقلال و گسل نظری آغازین میان نخبگان و استقلال‌گرایان را باید ریشه واقعی معضلات کنونی پاکستان دانست. هیچ گروه یا ارزش ویژه‌ای، مشروعیت همگانی نیافت تا شالوده‌ای تئوریک و کاربردی برای پاکستان قرار گیرد. ناهمخوانی‌های قومی در کشوری که معیار ارزیابی‌ها و رفتارها و شالوه ارزش‌ها قومیت بود سبب شد که نخبگان پاکستانی از همان آغاز دریابند که توان ایجاد جامعه‌ای بر پایه ارزش‌های مدرن و همسو را ندارند. بدین سان جامعه‌ای بوروکراتیک پا گرفت که ناهمخوانی ارزشی میان نخبگان و توده‌ها را می‌پوشاند و از سوی دیگر مانع قدرت یابی عناصر مذهبی می‌شد. (۲۶) واقعیت این است که آنچه در پاکستان از همان ابتدا پا گرفت دموکراسی راستین نبود، بلکه دموکراسی صوری بود. این سنت تاریخی به خوبی روشن می‌سازد که چرا در دل هفت انتخاباتی که از هنگام استقلال تاکنون انجام شده، چهار بار حکومت نظامیان امکان‌پذیر گشته است و چرا ارتش این مشروعیت و توانمندی را دارد که هرگاه لازم بداند، بتواند رهبران برگزیده شده بر پایه انتخابات را از سریر قدرت به زیر بکشد و زندانی و اعدام یا تبعید کند. (۲۷) در واقع از نخستین روزهای شکل‌گیری این کشور حکومت مرکزی همان سیاستی را پیش گرفت که استعمار بریتانیا سال‌ها در هندوستان و مستعمرات خویش پیدا نموده بود. به همین دلیل کوششی در راستای اعمال حاکمیت، زمینه سازی برای توسعه اقتصادی و پیشرفت‌های فرهنگی صورت نگرفت. پیامد چنین سیاستی این بوده که امروز اداره مناطق قبیله‌ای و سرحد شمال باختری به دست وابستگان به القاعده و طالبان است و رهبران گروه‌های شورشی در بلوچستان به طراحی سیاست‌های

نظامی، خرابکارانه و تروریستی خود در پاکستان و افغانستان می‌پردازند. بحران‌هایی که پاکستان با آن امروز دست و پنجه نرم می‌کند به اعتقاد بسیاری از کارشناسان و صاحب‌نظران مسائل شبه قاره هند، از همان زمان که این کشور هویتی مستقل از هند برای خود تعریف کرد، زاده شدند. میلیتاریزه شدن سیاست و حکومت، سیاسی شدن بنیادگرایی، رشد قومیت‌گرایی، افزایش بی‌رویه شکاف‌های اجتماعی و غیره در ظرف مدت کوتاهی به منصفه ظهور رسیدند و پاکستان تازه تأسیس را به چالش کشیدند. تاریخ سیاسی پاکستان نشان می‌دهد که این کشور همواره با بحران سیاسی، جابه‌جایی قدرت و بی‌ثباتی سیاسی روبرو بوده است. این امر انعکاس فضای معطوف به دموکراسی ناقص در این کشور است. در پاکستان نهادهای دموکراتیک هیچ‌گاه جا نیفتاده و در سال ۱۹۵۸ رسماً منسوخ شد. اگر چه ثبات سیاسی و نوع حکومت دو موضوع جداگانه است، اما در عین حال به یکدیگر وابسته‌اند.

الف. ارتش

ارتش به عنوان یکی از نمادهای نخبه‌گرایی در پاکستان نقشی برجسته در زندگی سیاسی بازی می‌کند. ارتش در مقایسه با دیگر گروه‌های نخبه‌جامعه، در مجموع جایگاهی بسیار ویژه و در واقع فرا قانون اساسی دارد و بر پایه همین قدرت فرا قانونی بوده که توانسته است حکومت‌های انتخابی را در دوره‌های مختلف بر کنار کند. مسئول امنیت ارتش است. ارتش به عنوان نخبه امنیتی نقش تعیین‌کننده در عرصه سیاسی دارد.

این که ارتش چه مستقیم و چه غیرمستقیم زمام حکومت را در دست دارد، به معنای دسترسی ارتش به منابع گسترده مالی برای پیشبرد اهداف خود و تخصیص منابع به حامیان و رده‌های گوناگون نظامی است. در پاکستان نزدیک به ۵ درصد تولید ناخالص ملی به مقوله‌های دفاعی اختصاص یافته است که کما بیش دو برابر درصد بودجه‌ای است که دشمن استراتژیک آن کشور یعنی هند برای این مهم در نظر گرفته است. (۲۸)

شرایط محیطی نیز نقشی برجسته بر سر برآوردن ارتش به گونه نافذترین نهاد در ساختار قدرت بازی کرده است. وجود یک پارلمان گرفتار چند دستگی و احزاب سیاسی ناتوان و نبود همبستگی در

میان نخبگان غیر نظامی سبب شده است که ارتش به عنوان داور نهایی در جامعه خودنمایی کند. در هم تنیدگی خواست ارتش برای حضور تعیین کننده در معادلات قدرت و شرایط محیطی است که پدیده ای به نام مجموعه نظامی - غیر نظامی به عنصر حیاتی در زندگی سیاسی پاکستان تبدیل می-شود. بی گمان ارتش در سیاست های پاکستان نقش کلیدی دارد و این نقش برخاسته از جایگاه امنیتی این نهاد در زمینه مسائلی چون کشمیر، بمب هسته ای و افغانستان است. ارتش از سه راه بر فرآیندهای سیاسی در پاکستان اثر می گذارد:

- ۱- از راه شورای امنیت ملی، به ارزیابی قدرت احزاب می پردازد و تصمیم می گیرد که اعتبارات مالی به سوی کدامین احزاب و کدامین شاخه ها در درون این احزاب هدایت شود. شورای امنیت ملی مشخص می کند که ارتش سیاست هایش را در هر مقطع زمانی به سود چه حزبی سمت و سو دهد.
 - ۲- از راه سرویس های امنیتی همچون آی. اس. آی^۱ که بر کار احزاب سیاسی نظارت و در آن ها نفوذ و رخنه می کند. این دستگاه ها در راستای هدف های خود، چنانچه لازم آید به انتشار اخبار نادرست در مورد احزاب و فعالیت های آن ها دست می زنند.
 - ۳- از راه وزارت اطلاعات که وظیفه اش تبلیغات در جهت اهداف ارتش است. شناسایی خطر ها و تعیین شیوه های روبرویی با آن ها در چارچوب این نهاد انجام می گیرد.
- منابع و جایگاه ارتش با توجه به مهمترین مسائل مورد نظر نخبگان بسیاری دیگر از شهروندان، یعنی کشمیر، افغانستان و بمب هسته ای سبب شده است که نظامیان از قدرتی بی رقیب در کشور برخوردار شوند. بی گمان وجود احزاب ناتوان، نبود همبستگی در میان نخبگان و ضعف ابزارها و نهادهای مدنی نیز در این زمینه اثرگذار بوده است. (۲۹)

ب. بنیادگرایی

در نیمه دوم سده بیستم، شاهد بازگشت چشمگیر گرایش های دینی در گوشه و کنار جهان هستیم که خود را در پوشش آگاهی مذهبی و جنبش های بنیادگرا نشان داده است، ولی سرچشمه بنیادگرایی به زمانی پیش از این رویدادها باز می گردد (۳۰). برخی از گونه های بنیادگرایی کوشیده اند جنبش های

^۱ - ISI : Intelligence Service Institution

بازگشت مذهبی را گسترش دهند اما امروزه بنیادگرایی اسلامی می‌کوشد حکومت اسلامی بر پایه شریعت برقرار کند، که بیشترین پویایی و اثرگذاری را داشته است. رشد بنیادگرایی اسلامی در پاکستان به باور برخی از صاحب‌نظران، ریشه در نگاهی است که غربی‌ها به تمدن اسلام ارائه نمودند که مهمترین آن در افکار نظریه‌پردازانی چون هانتینگتون و سیاستمدارانی چون جورج بوش تبلور یافت. این افکار میل به افکاری جهادی برای مقابله مهاجم (کفار) را بیشتر نمود.(۳۱)

در بررسی جریان بنیادگرایی اسلامی باید توجه داشت که در میان جوامع اسلامی گروه‌های تندرو خود به عنوان گروه‌های اقلیت مطرح‌اند ولی گفتمان این گروه‌ها اثر بسیار زیادی بر مسلمانان دارد، چون در صدد پرکردن خلأهای ایجاد شده به وسیله رژیم‌های سکولار از راه باز تعریف اسلام نخستین، بازسازی و باز تعریف دوباره مرزها و رسیدن به قدرت سیاسی، در نوردیدن قلب‌های توده‌های تنگدست و جذاب ماندن در برابر جریان‌های تازه و بحث‌های فنی و آموزشی مدرن است.(۳۲)

احمد موثقی در کتاب جنبش‌های اسلامی معاصر اظهار می‌دارد: «جنبش‌های بنیادگرا، با ایدئولوژیک کردن ادیان و نقد استفاده از تعقل در ادیان، در حرکتی توده‌ای به مخالفت با مظاهر مدرنیته می‌پردازند».(۳۳) این که چارچوب فلسفی و پایه‌های بنیادین این طرز تفکر چیست، اختلاف نظر وجود دارد ولی به طور کلی بازگشت به سنت و بارور کردن عقاید و اعتقاداتی که در ابتدای شکل‌گیری هر آیینی وجود داشته است و لزوم اجرایی نمودن آن در قرن حاضر از مؤلفه‌های اصلی بنیادگرایی به حساب می‌آید. بنیادگرا کسی است که جنبه‌های تکنولوژیک مدرنیته را در همه گونه‌های آن مطلوب می‌یابد و از آن‌ها برای رسیدن به هدف‌های خود بهره می‌گیرد. او بر خلاف یک فرد سنتی، مواهب تکنولوژیک را با آغوش باز پذیرا می‌شود و آن‌ها را آسیب رسان و زیانبار برای ارزش‌های خود نمی‌شمارد. از دید یک بنیادگرا می‌توان نوآوری‌های تکنولوژیک را پذیرا شد بی این که ارزش‌های مدرنیته را پذیرفت. بنیادگرایان «اصل ذهنیت» را که تعیین کننده گونه‌های فرهنگ مدرن است قبول ندارند و مؤلفه‌های ازلی را که حیات بخش فرهنگ سنتی است تعیین کننده و محوری می‌دانند. غرب‌ستیزی بنیادگرایان، در واقع بر همین نکته استوار است. در کل ویژگی عمومی شخص بنیادگرا موارد زیر است:

الف) بنیادگرا ضد فلسفه و عقل است، عملگراست ولی در چارچوب احساسی - افراطی و سطحی‌نگر.
ب) نگاه بنیادگرایان بر خلاف رادیکال‌ها ساختاری نیست. به همین دلیل تغییرات عمده ساختاری را

نمی‌توانند به وجود آورند.

ج) بنیادگرایان تخریب‌گرا هستند، ولی نمی‌توانند ساختاری بسازند. (۳۴)

در عرصه عمل، پس از استقلال پاکستان، حکومت‌ها که سخت زیر نفوذ راهبردها و سیاست‌های نظامیان بودند، با تأکید بر ارزش‌های ایدئولوژیک برای بسیج شهروندان در برابر تهدید هند به گسترش بنیادگرایی در پاکستان کمک کردند. در دوران ایوب خان و یحیی خان نهاد ارتش و بنیادگرایان به هم نزدیک شدند. با به قدرت رسیدن ضیاء الحق به عنوان سومین فرمانروای نظامی، این نزدیکی ریشه‌دار و نهادینه شد. او مانند بسیاری از افسران در رده‌های گوناگون ارتش بر این باور بود که پاکستان باید یک دولت ایدئولوژیک باشد تا بتواند در منطقه سر پا بایستد. او اعتقادی به نهادهای مبتنی بر نمایندگی نداشت و ارزش‌های بنیادگرایان را برای کشور مناسب می‌دید. پیروزی کودتای او از این واقعیت مایه می‌گرفت که بخش بزرگی از جامعه با ارزش‌های بخش متمایل به منطق مدرنیته احساس نزدیکی نمی‌کرد و نمی‌کند. کودتای ضیاء الحق موفق شد چون برای بسیاری از شهروندان نماد یک پاکستان بنیادگرا بود. (۳۵)

این تعارضات روشن می‌سازد که چرا پاکستان بستر جغرافیایی بسیار مناسب و مستعد برای گسترش بنیادگرایی بوده است. این که در قلب کشور، صدها تن بنیادگرا مسلح هشت روز با نیروهای ارتش به نبرد می‌پردازند و اقتدار حکومت به رهبری ژنرال مشرف را به چالش می‌گیرند، آشکارا نشان از گستردگی و ژرفای بنیادگرایی در پاکستان و آمادگی بنیادگرایان برای کاربرد زور و خشونت برای برپا کردن حکومت استوار بر ارزش‌های ازلی‌شان دارد. این که رفتارهای خشونت‌آمیز از نواحی نزدیک مرز افغانستان و نقاط دور افتاده به شهرهایی چون اسلام آباد که جایگاه نخبگان هوادار مدرنیته است کشیده شده، نشان دهنده گستردگی دامنه قدرت بنیادگرایان است. (۳۶)

در واقع از زمانی که پاکستان به عنوان یک کشور مسلمان بر روی نقشه سیاسی جهان پدیدار گشت تا زمان حال، این کشور همواره گرفتار بی‌ثباتی سیاسی، برخوردهای فرقه‌ای و گسترش چشم‌گیر بنیادگرایی بوده است. چنانچه موضوعات و مسائل مربوط به دنیای سیاست را در دو قالب «خیر» و «شر» مورد ارزیابی قرار دهیم به طوری که اگر موضوعاتی نظیر بنیادگرایی، تروریسم، رادیکالیسم و پرورش فرهنگ خشونت را به عنوان نمادی از پدیده‌های «شر» و همچنین موضوعاتی از قبیل مبارزه با

تروریسم، دموکراسی خواهی و تکثرگرایی را به عنوان نمادی از پدیده «خیر» شاخص قرار دهیم، خواهیم دید وضعیتی که بر پاکستان حاکم است، حکایت از برتری شر در مقابل خیر در این کشور دارد. (۳۷)

نظام ارزشی در پاکستان در برگرفته دو عنصر نخبگان شبه مدرن و توده‌های شبه بنیادگرا است. توده‌ها، به ویژه کسانی که بیرون از دو شهر بزرگ اسلام آباد و راولپندی زندگی می‌کنند، همچنان مانند گذشته در بستر ارزش‌های سنتی ایستا به تعریف محیط زندگی و تعریف خود و دیگران می‌پردازند و این بدان معنا است که دریافت و برداشتی سخت سلسله مراتبی، اقتدارگرا، تک بعدی و کمتر آمیخته با خردورزی از زندگی دارند.

هر چند دولت در پاکستان ندای صنعتی شدن، مرکزگرایی و کارایی بوروکراتیک سر می‌دهد، ولی با رویکردهای زورگویانه و قوم محورش نمی‌تواند نماد مدرنیته به شمار آید. در جایی که میان دولت و جامعه مدنی رابطه نابرابر وجود دارد، دولت در عمل از حق وتو در برابر گروه‌های مدنی برخوردار می‌شود و خواه ناخواه به خودسری و قانون گریزی و سرکوب آزادی‌ها و بهره‌کشی کشیده می‌شود.

زورمداری دولت و در همان حال ناتوانی‌اش در از میان بردن فقر، انجام دادن اصلاحات سیاسی، پایدار کردن ارزش‌های مدنی و برقراری حاکمیت یکپارچه، زمینه را برای گسست‌های بزرگ فرهنگی - سیاسی در جامعه فراهم آورده است. با ذکر این مسائل می‌توان دریافت که چرا بنیادگرایی و خواست بازگشت به گذشته تا این اندازه در جامعه گسترش یافته است. ناکامی نخبگان سکولار و هودار ارزش - های مدرن در زمینه ملت‌سازی و نیز کارکردشان در راستای انباشت قدرت و ثروت به زیان جامعه مدنی از راه بازگذاشتن دست نظامیان به ویژه در میدان سیاسی، سبب شده است که «آرمان‌گرایی اسلامی» رفته رفته در میان لایه‌های پایین جامعه گسترش یابد و رویکردهای مذهبی، گره‌گشای مسائل و بهترین ابزار نظم‌دهی اجتماعی شناخته شود.

افزایش شمار بنیادگرایان در پاکستان بازتاب این واقعیت است که جهان بشری شاهد همبستگی بیشتر و در همان حال پراکندگی بیشتر است. پاکستان دستاوردهای تکنولوژیک مدرنیته را پذیرا شده است ولی بسیاری از مردمان در آن کشور به دوری بیشتر از دستاوردهای ارزشی دوران جدید گرایش دارند. بنیادگرایی در چارچوب این نگرش و ذهنیت عمل می‌کند و این خود نشان دهنده آمادگی جامعه برای پذیرش گسترش بنیادگرایی است. (۳۸)

به طور کلی واقعیت این است که بنیادگرایی در پاکستان باعث اوج‌گیری رادیکالیسم اسلامی، تروریسم و درگیری‌های فرقه ای و مذهبی شده است که در ذیل به آن‌ها پرداخته می‌شود.

(۱) تروریسم: در یک تعریف ساده، تروریسم به کاربرد خشونت سیاسی، تهدیدهای اجتماعی یا حمله‌های برنامه‌ریزی شده‌ای گفته می‌شود که با جنگ پیوند نزدیک دارد. ترور، کاری منفرد یا عاطفی نیست بلکه اقدامی است گروهی، سازمان یافته و حتی یک استراتژی سیاسی است. از تروریسم برداشت‌های گوناگون می‌شود، اما در همه این برداشت‌ها سه نکته بنیادی دیده می‌شود: کاربرد خشونت، وجود هدف‌های سیاسی و قصد ایجاد ترس در جمعیت هدف. گروه‌های تروپیستی، انگیزه‌های گوناگون دارند. از دید سنتی، بیشتر تروریست‌ها انگیزه‌های قومی - ناسیونالیستی دارند و چه بسا از اقوامی هستند که با ستم یا بی‌مهری دولت روبرو شده‌اند. همچنین ممکن است تروریست‌ها انگیزه‌های مذهبی داشته باشند یا اینکه اقدامات آن‌ها از نبرد عدالت اجتماعی یا تعصب مایه گرفته باشد. ایدئولوژی و مذهب، مسائل قومی - ناسیونالیستی، تنگدستی و محرومیت، نئورادیکالیسم و بی‌قانونی و آشفته‌گی بن‌مایه‌های تروریسم به حساب می‌آیند. از نظر عرصه فعالیت با اندکی تأمل می‌توان اذعان داشت که پاکستان به عنوان بهشت تروریست‌ها در جهان شناخته می‌شود و به عنوان باشگاه تروریسم‌پروری در میان کشورهای منطقه محسوب می‌شود.

بی‌گمان گروه‌های تروریستی در خلأ پا نگرفته‌اند و تروریسم نیز پدیده‌ای تازه‌ای به شمار نمی‌رود بنیادگرایان از ترور همچون ابزاری کارساز برای گسترش دادن بنیادگرایی بهره گرفته‌اند در حالی که تروریست‌ها نمی‌توانند خود را با بنیادگرایی هماهنگ کنند. (۳۹) با این حال با بررسی عوامل و زمینه‌های رشد و شکل‌گیری تروریسم می‌توان به این نتیجه رسید که پاکستان به عنوان کشوری بی‌ثبات، محیطی امن را برای رشد گروه‌های تروریستی فراهم کرده است و تروریسم، خواسته یا ناخواسته در جهت رسیدن بنیادگرایان به اهدافشان، به عنوان ابزاری مؤثر و سودمند استفاده می‌گردد. در واقع می‌توان گفت تروریسم از عوامل بسیار مهم در بی‌ثباتی پاکستان به شمار می‌رود که بنیادگرایان از آن برای رسیدن به قدرت و تبدیل شدن به عامل مؤثری در سیاستگذاری‌های پاکستان استفاده می‌کنند.

(۲) رادیکالیسم: دغدغه نجات بخشی انسان‌ها از سوی پاکستانی‌های افراطی، کار را به جایی رسانده است که امروزه پاکستان در پرتو راه‌اندازی جنبش‌های اسلام‌گرای بی‌وطن حامی رادیکالیسم اسلامی

بسان طیبیان معنوی بی‌سرزمین، اقدام به مداخلات غیرقانونی کرده و خشونت‌های نابخشودنی را به بهانه دستورات دین اسلام به انجام می‌رسانند.

شناخت عوامل مولد رادیکالیسم در سطح داخلی پاکستان مانند مدارس مذهبی و انواع گروه‌های تروریستی به عنوان پرورشگاه اصلی تروریست‌ها و نمادهای بنیادگرایی، در سطح منطقه‌ای، ارتباط آن‌ها با طالبان در افغانستان و تشدید عملیات‌های تروریستی در کشمیر با الهام از افراط‌گرایی اسلامی و در نهایت ترکیب رادیکالیسم اسلامی از نوع پاکستانی آن‌ها با القاعده، میزان گستردگی، نفوذ و انتشار این حوزه اقدام در سطح جهانی را نمایان می‌سازد، مشخص می‌گردد که رادیکالیسم اسلامی در پاکستان جهانی فکر کرده، محلی و منطقه‌ای اقدام به فعالیت می‌نماید. واقعیت‌های کشور پاکستان حاکی از این است که مدارس مذهبی به عنوان نماد، رشد رادیکالیسم اسلامی مطرح می‌باشند.

۳) مدارس مذهبی افراطی پاکستان: اهمیت و جایگاه مدارس پاکستان در پدیده رادیکالیسم اسلامی به میزانی است که جفری گلدبرگ از آن به عنوان نماد و مظهر آموزش جنگ‌جویان مقدس نام می‌برد. این در حالی است که بر اساس آمار تعداد مدارس مذهبی افراطی پاکستان بیش از ۱۲۱۵۳ باب مدرسه در سراسر کشور با بیش از ۱/۵۴۹/۲۴۲ دانش‌آموز مشغول به تحصیل می‌باشد. در خصوص عوامل اصلی رشد مدارس مذهبی در پاکستان می‌توان به چند دسته عوامل نظیر قدرت‌گیری ژنرال ضیاءالحق، وقوع انقلاب اسلامی در ایران و حمله ارتش سرخ شوروی به افغانستان اشاره نمود. (۴۰)

۴) فرقه‌گرایی مذهبی در پاکستان: پاکستان از زمان استقلال خود تحت فشار مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و روانی متنوع و مختلفی قرار داشته و در طول این سال‌ها با مشکلات عدیده‌ای دست و پنجه نرم کرده است و دولت‌های وقت از برخورد جدی برای حل برخی از آن‌ها ناتوان بودند. یکی از این مسائل برخوردها و درگیری‌های فرقه‌ای و گسترش روز افزون آنها است که تقریباً به صورت یک بیماری مزمن در پاکستان ظاهر شده است. فرقه‌گرایی و تروریسم داخلی نشأت گرفته از فعالیت گروه‌های پر شمار مذهبی، خود بحثی قابل تأمل است.

تنش‌های مذهبی و فرقه‌ای در این کشور به اشکال گوناگون ظهور یافته است که از جمله، تنش میان مذاهب اسلامی از یک سو و فرقه قادیانی از سوی دیگر، تنش مذهبی میان بعضی از مذاهب اهل سنت، تنش میان بعضی از مذاهب اهل سنت و شیعیان اثنی عشری که از سال ۱۹۸۴ به بعد ماهیت

خسونت‌آمیز به خود گرفته و تنش دیگر بین بریلوی‌ها و دیوبندی‌های تندرو که به "وهابیت" معروف شده‌اند.

تا اواسط دهه ۱۹۸۰، شیعیان و سنیان پاکستان علی‌رغم وجود اختلافات اعتقادی و عقیده‌ای و مشکلات گاه و بیگاه که بین آن‌ها به وجود می‌آمد، هر دو گروه به عقاید یکدیگر، مراسم و جشن‌های مذهبی هم توجه و احترام می‌گذاشتند؛ در مساجد یکدیگر نماز می‌خواندند و حتی چیز عجیبی نبود که یک سنی با همسایه شیعی خود در مراسم عزاداری ماه محرم شرکت کند و اگر درگیری یا مسأله‌ای نیز پیش می‌آمد در بیشتر اوقات در سطح محلی و با شفاعت و دخالت ریش سفیدان روستا و رهبران دو فرقه حل و فصل می‌شد و بعد از مدت کوتاهی وضع به حالت اول باز می‌گشت. این وضعیت از میانه ۱۹۸۰ رو به زوال گذاشت و خسونت‌های فرقه‌ای میان شیعه و سنی در مناطق مختلف پاکستان از جمله جهنگ و پنجاب (۴۱) و همچنین نواحی مرزی شرق پاکستان افزایش پیدا کرد. بنابراین یکی از کارویژه‌های دولت‌هایی که در پاکستان بر سر کار می‌آیند باید این باشد که میان تحمیل سیستم ارزشی یکی بر دیگری ایجاد تعادل کند. (۴۲)

۶. ناپایداری سیاسی کنونی پاکستان

به باور بسیاری تنها معیار سنجیدن ثبات و بی‌ثباتی سیاسی در پاکستان از طریق شکل دولت دموکراتیک و یا غیردموکراتیک کامل نخواهد بود و این معیار شکست خورده است. میزان دموکراسی در یک کشور تنها یک معیار سنجش ثبات سیاسی است. از طرف دیگر طول عمر دولت یکی دیگر از عوامل ثبات یا بی‌ثباتی محسوب می‌شود که تغییرات مکرر دولت نقشی حیاتی در بی‌ثباتی سیاسی دارد. (۴۳) همچنین اتحادها برای احزاب کوچکتر در دولت‌های پسااستعماری برای بقای خود ساختاری هستند. در کشورهایی که در آن نظام حزبی مسلط وجود دارد در واقع اتحاد با احزاب کوچکتر برای افزایش شانس موفقیت آنان به حساب می‌آید. (۴۴) این موضوع در پاکستان نیز مشاهده می‌گردد که احزاب کوچکتر برای قدرت‌یابی نظامیان یا حزب حاکم استفاده می‌شوند.

آنچه امروز در پاکستان حائز اهمیت است شکل‌گیری تدریجی جریان اسلام‌گرای جدیدی است که قصد چالش با دولت مرکزی را دارد. این جریان دارای برنامه کاری و افق‌های سیاسی خاصی بوده و از

یک قرائت کاملاً متمایز برخوردار است. ایجاد هژمونی بر جریان‌های مختلف سیاسی پاکستان و مطالبه نقش‌آفرینی انحصاری در اولویت بخشی و هدف‌گذاری سیاسی از خواسته‌های غیر قابل چانه‌زنی جریان مورد بحث به حساب می‌آید. (۴۵)

آنچه در مطالعه نیروهای جدید اسلامی پاکستان قابل طرح است، تغییر تعریف نقش این جریان‌ها از خود است. تا پیش از این، جریان‌های اسلامی برای خود «نقشی‌ابزاری» قایل بودند که هم‌اکنون با تغییر به «نقش اصلی»، به چالش‌گری تمام عیار در صحنه تحولات پاکستان تبدیل شده‌اند. این نیروها در گذشته، بنا به ملاحظات سیاست‌گذارانه ارتش و نیروهای امنیتی پاکستان به عنوان بازیگر فرعی و حاشیه‌ای در امتداد بازیگران رسمی و احزاب سیاسی نقش‌آفرینی می‌کردند، اما در شرایط حاضر ایفای نقش مستقل و تقریباً معارض با جریان مسلط فعلی، از مطالبات اساسی این جریان به حساب می‌آید. حضور مؤثر نیروهای اسلامی در سیاست پاکستان، نقش‌آفرینی کلیدی آنان در تحولات منطقه‌ای، قابلیت به چالش کشیدن قدرت آمریکا و بی‌ثباتی مزمن سیاسی در پاکستان زمینه‌ساز شکل‌گیری قرائت جدیدی در این مجموعه شده که فعالیت‌های این جریان در دو سال گذشته را سامان می‌دهد. موفقیت‌های تدریجی این جریان در وزیرستان جنوبی و شمالی و ناتوانی ارتش در اعمال اقتدار دولت مرکزی زمینه‌های باور مستقل این جریان را از ساختار قدرت فعلی پاکستان فراهم آورده و آغاز نقش‌آفرینی جدیدی را برای آنان رقم زده است.

با تمام مسائل شرح داده شده در خصوص وضعیت ناپایداری سیاسی پاکستان باید اذعان داشت که شکل‌گیری افق‌های سیاسی نوین در جریان اسلام‌گرا و به تبع آن تغییر بنیادین مطالبات آنان، بی-کنترلی و خروج جریان اسلام‌گرای افراطی از مدیریت ارتش و سرویس اطلاعاتی پاکستان، زمینه تحول در آرایش و توازن نیروهای سیاسی موجود و جهت‌گیری‌های آن‌ها را می‌تواند فراهم آورد. پذیرش این مفروض که هدایت و مدیریت جریان اسلام‌گرای افراطی از دست سرویس اطلاعاتی و ارتش پاکستان بیرون شده و این جریان مستقلاً و بدون اتکاء به بنیان‌ها و روابط گذشته قدرت، مبادرت به برنامه‌ریزی عملیاتی و هدف‌گذاری اجرایی می‌کند، ما را به مرحله جدیدی در فضای سیاسی پاکستان رهنمون می‌کند. (۴۶)

آنچه وضعیت فعلی را بغرنج می‌سازد، ناتوانی نظری و عملی مجموعه سنتی سیاست در پاکستان

است. گسل‌های سیاسی سنتی و لجاجت‌ها و کینه‌توزی‌های کهنه حاکم بر جریان‌های سیاسی مانع از شکل‌گیری ایده‌های نو در عبور از وضعیت فعلی توسط آنان شده، تشتت و چند پارچگی موجود را نهادینه ساخته و عملاً امکان عکس‌العمل منطقی به تحولات جاری را از مجموعه آنان سلب کرده است. ستون فقرات تحول جدید، شکل‌گیری قرائت جدیدی در جریان اسلام‌گرا و خروج آنان از مدیریت و هدایت سرویس اطلاعاتی و ارتش پاکستان است. این جریان جدید با توجه به شرایط نوین و احساس وجود، قابلیت‌های مهم ملی و منطقه‌ای به تعریف افق‌های جدید و چشم‌اندازهای کلیدی برای ایجاد چارچوب سیاست در پاکستان و حتی فراتر از آن، یعنی تأثیرگذاری قابل توجه بر فرآیندهای کلان بین‌المللی، اقدام کرده است. از این منظر جریان جدید به طور سازمانی و نظری خود را خارج از جامعه سنتی سیاسی تعریف کرده و در نتیجه الگوهای جدیدی از رفتار سیاسی را شکل می‌دهد عقلانیت رفتاری و محاسبات عملیاتی این جریان جدید بر مبنای انگیزه‌های متداول سیاسی شکل نگرفته، بلکه مبنایی متفاوت با الگوهای معمول سیاست دارد، درک رادیکال و توسل غیر قابل جایگزین به خشونت برای تأمین اهداف سیاسی، رد هرگونه مصالحه و چانه زنی سیاسی به عنوان استراتژی، نشانه و مبنای بارز جریان جدید است. ظهور و افزایش نقش آفرینی جریان اسلامی حداقل در آغاز، موجب شد تا کلیه نخبگان جامعه اعم از سیاسی، نظامی و احزاب برای اولین بار، تهدید واحدی را احساس کنند.

در آخر باید گفت که در صورت پایداری این چالش و افزایش شدت آن در آینده، می‌توان ادعا نمود که تعریف منافع ملی و امنیت ملی پاکستان برای اولین بار پس از استقلال دچار دگرگونی شده و پایه‌های نظری مشترک بین نخبگان در این حوزه‌ها را بر هم خواهد زد. پیش از این تهدید علیه امنیت ملی پاکستان تهدیدی خارجی محسوب می‌شده که در قالب هند تجلی پیدا می‌کرد. (۴۷) تمامی الگوهای منازعه و همکاری امنیتی پاکستان نیز از همین مسیر شکل می‌گرفت. حال آن که در وضع حاضر، تهدید داخل اولویت یافته است و فرآیند تحولات داخلی نیز به گونه‌ای است که حوزه تقابل بازیگران روز به روز گسترش بیشتری پیدا می‌کند، ولی در عین حال عناصر شکل‌دهنده این تقابل هر چه بیشتر محلی می‌شوند. این امر قابلیت آن را دارد که به شکل‌گیری چالشی بر مبنای هویت در پاکستان منجر شود. بر همین اساس تعلق به دولت ملی بر پایه مشروعیت مقابله با هند و آزادسازی کشمیر، جای خود را به چالش هویتی جدیدی خواهد داد. (۴۸)

نتیجه‌گیری

پاکستان به عنوان کشوری با قومیت‌های متفاوت که درگیری‌های فرقه‌ای و مذهبی همواره جزئی از روابط اجتماعی آن محسوب می‌شود، با ساختار سیاسی متزلزل و بی ثبات نیز نشان داده است. به عبارت بهتر فرقه‌گرایی در پاکستان همواره هزینه‌های زیادی را بر کشور پاکستان تحمیل نموده است که نتیجه آن بی‌ثباتی داخلی در عرصه‌های مختلف به ویژه سیاسی بوده است. این امر در طول سالیان دولت‌های مختلف را به خود مشغول داشته است و هر زمان که شعله‌های درگیری فرقه‌ای در این کشور رو به کاستن گذارده است، ورود عاملی خارجی و دخالت کشورهایی چون عربستان و ایالات متحده منجر به شعله‌ور شدن دوباره آن گردیده است. یکی از کارویژه‌های دولت‌هایی که در پاکستان بر سر کار می‌آیند باید این باشد که میان تحمیل سیستم ارزشی یکی بر دیگری ایجاد تعادل کند. در حالی که سعی دولت‌های مختلف پاکستان جهت از بین بردن فرقه‌گرایی در این کشور به یأس بدل شده است، ضمن اینکه منابع و هزینه‌های زیادی را نیز به خود مشغول داشته است. تشدید فرقه‌گرایی در پاکستان علاوه بر اثرات داخلی و درون ساختاری در این کشور، لطمات جبران ناپذیری را بر همسایگان خود نیز وارد نموده است. در واقع پاکستان هویتی چندگانه و چندمحوری دارد و همین به معنای بی ثباتی سیاسی همیشگی، ناتوانی حکومت مرکزی از اعمال قدرت سراسری، نیروی فزاینده وفاداری‌های قومی - مذهبی و پا نگرفتن هویت ملی - مدنی است. خواست‌های ناهمساز رهبران سیاسی و رهبران مذهبی، پاکستان را از همان نخستین روزهای پس از استقلال دچار بی‌ثباتی و ناآرامی‌های سیاسی ساخته است که حکومت فعلی و حکومت‌های بعدی راه طولانی برای رهایی از آن دارند.

منابع

- ۱- غلامرضا صراف یزدی و محسن صبری، *سازمانهای بین‌المللی و نظریه‌های روابط بین‌الملل*، (تهران: انتشارات قومس، ۱۳۹۱)، ص ۳۸.
- 2- Kenneth Waltz, *Theory of International Politics* (New York: McGraw Hill, Inc, 1979), p.91.
- 3- *Ibid*, p.126.
- ۴- الکساندر ونت، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده (تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ دوم، ۱۳۸۶)، صص ۱۵۱-۱۴۹.
- 5- Robert Gilpin, *War and Change in World Politics* (Cambridge: Cambridge University Press, 1981), pp.9-11.
- ۶- حمیرا مشیرزاده، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل* (تهران: انتشارات سمت، چاپ سوم، ۱۳۸۶)، ص ۱۲۶.
- 7- Waltz, *Op.Cit*, p.129.
- ۸- ونت، *پیشین*، صص ۱۴۵-۱۴۳.
- ۹- علی اصغر جمراسی فراهانی، *بررسی مفاهیم نظری امنیت ملی* (تهران: شرکت تعاونی علوم مدیریت، ۱۳۷۴)، ص ۷۴.
- ۱۰- علی اصغر کاظمی، *روابط بین‌الملل در تئوری و عمل* (تهران: نشر قومس، چاپ چهارم، ۱۳۸۱)، ص ۴۷۲.
- ۱۱- جان بیلیس و استیو اسمیت، *جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و همکاران، جلد اول (تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۳)، ص ۵۷۰.
- ۱۲- دیوید ساندروز، *الگوهای بی‌ثباتی سیاسی*، ترجمه حمید امانت (تهران: پژوهشکده مطالعات

راهبردی، (۱۳۹۰)، ص ۹۱.

۱۳- غزاله نظیف کار و حسین نوروزی، *برآورد استراتژیک پاکستان* (تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۲)، ص ۷۹.

۱۴- حسام الدین امامی، *افغانستان و ظهور طالبان* (تهران: انتشارات شاب، ۱۳۷۸)، ص ۹۳.

۱۵- محمدرضا موسوی، «فتوادل‌های درجه دار»، *سایت باشگاه اندیشه*، قابل دسترسی در:

- www.andisheh.com/politics/article/13952, April-17-2010.

16- www.Cffir.Org/publication/14926, March-12-2010.

۱۷- سرزمین پاکستان در آن دوران جزئی از سرزمین هند تحت استعمار بریتانیا بود.

۱۸- امامی، *پیشین*، ص ۹۶.

۱۹- *همان*، ص ۹۷.

۲۰- این گروه مهمترین حزب مذهبی پاکستان به شمار می‌رود، سطح نفوذ و فعالیت آن تقریباً تمامی ایالت‌های کشور را در بر می‌گیرد. این گروه از زمان حکومت ژنرال ضیاء الحق رئیس جمهور پیشین پاکستان سطح نفوذ خود را در پاکستان گسترش داده و در واقع پایه‌ای تتوریک و ایدئولوژیک برای حکومت ضیاءالحق محسوب می‌شد.

۲۱- جمعیت العلمای اسلام وابسته به مکتب شاه ولی الله دهلوی (۱۱۱۴- ۱۱۷۶ هـ ق) است. این جمعیت در مسائل فقهی از مذهب حنفی و در اصول اعتقادات از این تمیمه و محمد ابن عبدالوهاب اطاعت و پیروی می نمایند. شبکه اطلاعات ارتش پاکستان در سال ۱۹۹۴ با جمع آوری حدود یک هزار طلبه پشتون از مدارس دینی وابسته به جمعیت العلمای اسلام شاخه مولانا سمیع الحق، جنبش طالبان را به رهبری ملا عمر قندهاری به وجود آورد.

۲۲- این گروه که از علمای مذهبی نزدیک به نواز شریف تشکیل شده و هم اکنون متحد دولت به شمار می‌رود، دارای دو جناح اصلی است در رأس یک جناح آن مولانا شاه احمد نورانی و در رأس جناح دیگر مولانا عبدالستار نیازی قرار دارد.

۲۳- این گروه که دارای عقایدی وهابی می‌باشد، مهمترین نقش را در مقابله با شیعیان پاکستان ایفا

کرده است. گروه مذکور که بانی و عامل اکثر تحرکات تروریستی با انگیزه‌های سیاسی و مذهبی می باشد، اقدام به ترور بسیاری از علمای وابسته به سایر گروه‌ها به ویژه علمای شیعه می‌نماید.

۲۴- این گروه مهمترین تشکل سیاسی شیعیان پاکستان به شمار می‌رود که در سال ۱۹۷۹ توسط شهید عارف حسین حسینی تأسیس شد.

۲۵- این جملات بخشی از سخنرانی پرشور نواب بهادر خان یار جنگ، یکی از پیشگامان نهضت تأسیس پاکستان اسلامی و از یاران نزدیک محمدعلی جناح است که در اجلاس حزب مسلم لیگ در سال ۱۹۴۳ در حضور شخص قائد اعظم و دیگر بنیانگذاران پاکستان ایراد شده بود.

۲۶- حسین دهشیار، «پاکستان پاشنه آشیل باراک اوباما»، *ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، سال بیست و سوم، شماره هفتم و هشتم، ۱۳۸۸، ص ۹.

۲۷- حسین دهشیار، «ستون‌های دوگانه بی ثباتی در پاکستان»، *ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، سال بیست و یکم، شماره یازده و دوازده، ۱۳۸۶، ص ۱۳۸.

28- <http://www.cia.gov/cia/publication/factbook/milit/pak.html>, 2010-05-02.

۲۹- دهشیار، «پاکستان پاشنه آشیل باراک اوباما»، *پیشین*، ص ۹.

۳۰- بنیادگرایی جنبشی است که نخست در میان معترضان و پروتستان‌های آمریکایی در آغاز سده بیستم سر برآورد و واکنشی بود در برابر مدرنیسم که بر خطاناپذیر بودن ایده‌های مطرح شده در کتاب‌های مقدس چه در زمینه آموزه‌های ایمانی و اخلاقی و چه در زمینه رویدادهای تاریخی تأکید دارد. اصطلاح بنیادگرایی که نخست در میان مسیحیان آمریکا رواج پیدا کرده بود، سرانجام همه نظام‌های اعتقادی را که به بازگشت به مذهب و ایدئولوژی باور داشتند در بر گرفت و در واکنش به مدرنیسم به عنوان دیدگاهی جهانی یا جنبشی که به گونه‌ای بازگشت به مذاهب سنتی و کتاب‌های مقدس را راهنمای انسان‌ها می‌دانست، گسترش یافت.

31) Robert G. Wirsing, "Political Islam, Pakistan and the Geo-Politics of Religious Identity", in Yoichiro Sato, *Growth and Governance in Asia* (University of California: Asia-Pacific Center for Security Studies, 2004),

pp.167-171.

۳۲- مجید محمدشریفی، «انقلاب اسلامی ایران و بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی و قفقاز»، *ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، سال بیست و سوم، شماره نهم و دهم، ۱۳۸۸، ص ۷۱.

۳۳- موثقی، احمد، *جنبش های اسلامی معاصر* (تهران: انتشارات سمت، چاپ دوم، ۱۳۸۶)، ص ۲۳۹.

۳۴- همان، صص ۲۶۷-۲۶۰.

35) Arshi Saleem Hashmi, "Pakistan Politics, Religion and Extremism", *Institute of Peace and Conflict Studies*, 2009, pp. 9-10, Available at:

- <http://www.ipcs.org/pdf.../RP20-Arshi-Pakistan.pdf>

۳۶- دهشیار، «پاکستان پاشنه آشیل باراک اوباما»، *پیشین*، ص ۱۰.

۳۷- نوذر شفیع، «رادیکیالیسم اسلامی در پاکستان: از ملی گرایی تا جهان گرایی»، تاریخ انتشار: ۲۰۱۰/۰۵/۰۹، قابل دسترسی در:

- <http://www.iranembassy.pk/fa/political-section/104-about-pak/392-islam-pak.html>

۳۸- دهشیار، «پاکستان پاشنه آشیل باراک اوباما»، *پیشین*، ص ۱۲.

۳۹- محمد شریفی، *پیشین*، ص ۴۶.

۴۰- شفیع، *پیشین*.

41- J. S. Grewal, "Historical Geography of the Punjab", *Journal of Punjab Studies*, Vol. 11, No. 1, Special Issue on Geography of Punjab, 2004, pp.1-18.

42- Mughees Ahmed and Fozia Naseem, "Social System Influences Political System A Comparative study of Sub-continent", *Berkeley Journal of Social Sciences*, Vol. 1, No. 1, 2011, p. 7.

43- Muhammad Nadeem Qureshi, Karamat Ali and Imran Rafi Khan, "Political Instability and Economic Development: Pakistan Time-Series Analysis", *International Research Journal of Finance and Economics*, Issue 56, 2010, p.184.

۴۵- غلامعلی چگینی زاده، «چالش‌های دولت ملی در پاکستان و احتمالات آینده»، *فصلنامه حقوق و سیاست*، سال هشتم، شماره ۲۱، ۱۳۸۵، صص ۱۲۴-۱۲۳.

۴۶- همان، ص ۱۲۸.

47- Christophe Jaffrelot, "India and Pakistan: Interpreting the Divergence of Two Political Trajectories", *Cambridge Review of International Affairs*, Vol. 15, No. 2, 2002, pp.251-253.

۴۸- چگینی زاده، پیشین، ص ۱۳۵.